

# جنبش اجتماعی در ایران

گفت و گو با دکتر پرویز پیران

سعید مدفنی



تحلیل تحولات اجتماعی جامعه ایران و چشم انداز تغییرات اجتماعی در آن بدون ارزیابی صحیح و واقعی از ماهیت جنبش‌های اجتماعی و ویژگی‌های آن ممکن نیست. دکتر پرویز پیران که هم اکنون کتاب وی درباره «جنبش اجتماعی» آخرین مراحل بازبینی و چاپ رامی گذراند و به زودی در دسترس هلاقه‌مندان قرار خواهد گرفت، مدت‌هast دخذه تحلیل جنبش و تحولات اجتماعی جامعه ایران را دارد. در این گفت و گو تلاش شده تابعاد جنبش‌های اجتماعی روشن و مورد بحث قرار گیرد. از دکتر پیران که دعوت برای این گفت و گو را پذیرفته‌است، سهاسگزاریم.

بسیاری با تأکید بر حجم نارضایتی عمومی که در کوچه و خیابان اظهار می‌شود؛ معتقدند در حال حاضر جنبش اجتماعی قوی اما سرخورده‌ای در ایران وجود دارد که در صورت ایجاد زمینه‌های لازم می‌تواند تغییرات مهمی را در جهت دمکراتیزه کردن جامعه ایران به وجود آورد، گروهی نیز این ارزیابی را خوش بینانه تلقی می‌کنند و براین باورند که در حال حاضر چشم‌انداز روشی از تغییر به کمک یک جنبش اجتماعی فعال وجود ندارد، درواقع اساساً بر سر مفهوم «جنبش اجتماعی» نیز توافق مشخصی وجود ندارد، شما وضعیت را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

خارج از همه بحث‌ها و شرایط حاکم بر جامعه، ما به عنوان کسانی که دخذه شناخت مسائل جامعه را داریم، با



ارزنه ترین مسئله این است که ما در هر کار تحقیقاتی، داشته های خودمان در زمینه آن بحث را مطرح کیم و بعد بررسی کنیم که چگونه دیگران به موضوع نگریسته اند و چگونه باید با کار دیگران برخورد کرد. آیا موضوع را به پیش ببریم؟ آیا تعدیل اش کنیم؟ آیا نقد و اصلاحش کنیم؟ زیبایی کار تحقیقاتی این است. وقتی این کار شکل نمی گیرد، طیفی از شارلاتانیزم تاسکوت و بی توجهی به کار دیگران و جزیره های پراکنده ای که افراد در زمینه کار تحقیقاتی شکل می دهند شکل می گیرد. در چنین حال و هوا و محیطی بدیهی است که توده مردم یا علاقه مندان به مباحث تحقیقاتی دچار سردرگمی می شوند. جالب توجه این است که این سردرگمی از سطح مفهومی و تعریف شروع می شود و هر کس سعی می کند تعریف خودش را بگوید و تعریف دیگران را کنار بگذارد.

نکته بعدی - که البته دوسویه است - این است که این زمینه باعث می شود دستگاه های اجرایی و دستگاه های برنامه ریز و سیاست ساز تنومند از دستاوردهای تحقیقات علمی استفاده لازم را ببرند. متأسفانه خود آنها هم به این جزیره سازی ها مبادرت می کنند. ضمن این که علی الاصول دستگاه های اجرایی سیاست ساز با مسائل علمی و استفاده کار علمی در تصمیم سازی ها و اقداماتی که می کنند، بیگانه هم هستند. سنت تحقیقاتی و سنت نقد نهادینه نیست و این به اثلاف منابع و تصمیمات نادرست می انجاعد. اگر گفت و گو باشد، در مراحل بعدی به نهادسازی منجر می شود و این نهادسازی،

مسئولیت های زمین مانده ای رویه رو هستیم و متأسفانه این مسئولیت های بر زمین مانده تا حدودی با بی توجهی هم همراه است. وقتی یک انسجام فکری در جامعه وجود ندارد و مطالعات و تحقیقات کسانی که دغدغه کار علمی را دارند به هم پیوند نمی خورد و مثل صنعت رابطه قبل و بعد وجود ندارد و ابانتی صورت نمی گیرد، در کنار شرایطی نقد آگاهانه و علمی هم نه نهادینه است و نه رواج دارد. خطری که وجود دارد این است که دوغ و دوشاب با هم قاطعی می شود. امتراج این سره و ناسره طیفی را دربرمی گیرد. کسانی که با سرقت کار دیگران آثاری را آماده می کنند، میدان دار می شوند و تازه در بین کسانی که شرافتمدانه کار می کنند، عناصر اخلاقی منفی به چشم می خورد. برای نمونه دیده می شود کسانی مثل ما که کار تحقیقاتی می کنیم، وقتی به موضوعی می پردازیم، یکی از ویژگی های روشن فکر جهان سومی این است که کار دیگرانی که در آن زمینه انجام شده - اگر نخواهیم از آن برداشت نادرست بکنیم - نادینه می گیریم و به سکوت برگزار می کنیم. یکی از نتایج منفی این حریان این است که روی مباحث و موضوعات گفت و گو، چالش و دیالوگی شکل نمی گیرد و هر کس در اثرهای خودش یک پروژه تحقیقاتی را به پیش می برد و تصور می کند که اگر به کار دیگران رجوع کند یا کار دیگران را به حساب بیاورد، این شیوه سطح کارش را پایین می آورد، حال این که شما می دانید اگر برای مجامع و نشریات معتبر دنیا یک کار تحقیقاتی بی تغیر انجام دهید، اما نگاهی به پیشینه پژوهش نکنید، تحت هیچ شرایطی چاپ نمی شود.

حرکات سازمان یافته و آگاهانه مردم در جهت زمینه هایی که مستقیماً سیاسی نیستند، ولی اجتماعی آنند. برای نمونه از مهم ترین جنبش های اجتماعی، مبارزات اجتماعات اسکان غیررسمی برای دسترسی به خدمات عمومی و شهری و حفظ سرینا است. طبعاً شما متوجه می شوید که گرچه در این نوع جنبش، بحث قدرت و بحث سیاست به معانی مختلف اش دخالت دارند، ولی جنبش هدفی برای تغییر نظام سیاسی یا تعدیل نظام سیاسی یا تصحیح نظام سیاسی یا ایجاد دگرگونی در نظام سیاسی و حفظ موجودیتش را در بدایت امر دنبال نمی کند. گرچه این امکان دارد که در جریان زنده زندگی جنبش اجتماعی از بحث و مسئله اجتماعی فراتر رود و نظام سیاسی را هدف گیرد.

در برخی از تحلیل ها بر ناکامی و شکست جنبش اصلاحی تأکید می شود و یکی از دلایل عمدۀ ناکامی آن را پیوند نخوردن پاییک جنبش اجتماعی می دانند. به نظر شما اینجا مفهوم جنبش اجتماعی با جنبش سیاسی ادغام نشده، یک نوع اختلاف این وسط صورت نگرفته است؟ آیا باید منتظر باشیم تا جنبش اصلاح طلبی با جنبش یا جنبش های اجتماعی پیوند بخورد؟ به نظر من اشتباھی که اینجا پیش آمده در تعریف جنبش اصلاحی است. جنبش اصلاحی مدت ها قبل از دوم خرداد شکل گرفت و من بارها در نوشته های خودم اشاره کرده ام که علایم تشخیص شناسانه آن در انتخابات پنجم مجلس شورای اسلامی به خوبی ملاحظه می شد. من در نوشته ای بیان کرده ام که در حقیقت آخرین گلوله جنگ، جنبش اصلاحی را در جامعه ایران مطرح می کند. دلیلش هم این است که وقتی جنگ در جامعه ای در جریان است، مردم آگاهانه و به دلیل اهمیتی که حفظ میهن برای آنها دارد، از طرح خواسته های خودشان خودداری می کنند و علیرغم همه مشکلاتی که دارند، مطالبات شان را پس از جنگ طرح می کنند. اما این به معنای آن نیست که جامعه تحولات خودش را متوقف می کند یا به تأخیر می اندازد. همزمان تحولات جامعه به پیش می رود. اتفاقاً جنبش هایی که در جریان تحولات شکل می گیرند اما تقاضا هایشان عرضه و مطرح نمی شود، قدرت شان تشدید می شود. یعنی از نظر علمی یا یک ضریب فزاینده رشد جنبش های اجتماعی رو به رو هستیم زیرا تقاضا مطرح نمی شود. این تقاضاهای مثل بخاری است که در یک دیگر انباشت می شود و با طرح آن بخشی از پتانسیل موجود آزاد می شود. بخشی نیز به کانال های متفاوتی راه پیدامی کند. وقتی مطالبات مطرح نمی شوند، جنبش و ایده تغییر اجتماعی به صورت پنهان تشدید می شود. چیزی که اینجا توجه نمی شود این است که در جریان جنگ و با ارزیابی پیامدهای انقلاب اسلامی در ایران

سازمان های خاص خودش را به دنیا می آورد و ما وارد یک جریان پالایش یافته سالم و علمی می شویم. آن موقع است که وقتی پژوهش پالایش یافته علمی و سالم به جامعه عرضه شد، جامعه وارد کنش و واکنش می شود و هر چیزی به تدریج جای خودش را پیدا می کند و یک جریان عمومی، پایدار، بر هم انباشته همراه با نقد، اصلاح، تعدیل و پیش بردن و تصحیح کردن و ارتقاد ادان شکل می گیرد. این آن مسئولیت مهمی است که همه ما داریم و همان طور که گفتم به دلیل روان شناسی اجتماعی جامعه ایران و خطركردن هایی که هست، این مسئولیت بر زمین مانده است. بدیهی است که در بحث جنبش های اجتماعی این مشکل تشدید هم می شود، زیرا بحث درباره جنبش اجتماعی بار سیاسی دارد و پایدار کرده و متأسفانه در جامعه سیاست زده ای که از یک سو سیاست به اشکال مختلف ناسالمش در جریان است و از یک سو مردم از بحث سیاست هم زده شده اند، دریافت واقعیت دشوار می شود. اینجاست که به قول مولوی «هر کسی از ظن خود شد یار من» و هر کس بر اساس میزان اطلاع و دانشی که دارد، خودش را مجتهد می داند و به خودش حق می دهد که وارد بحث جنبش های اجتماعی بشود. با این توصیف شاید آن نکه ای که شما گفتید که هر کس یک نگاهی به جنبش اجتماعی دارد برخی به زودبازاری و خوش خیالی می افتد و بعضی به برداشت های دیگر، اینجا دلیلش روشن می شود. اما این که مردم فکر می کنند اعتراض فی نفسه جنبش اجتماعی است، شاید از این واقعیت سرچشم می گیرد که بحث اعتراض در تعریف جنبش اجتماعی جایگاه ویژه ای دارد. تعریفی که از جنبش اجتماعی می شود این است که در واقع این تعریف مز جنبش اجتماعی بادیگر حرکت های دسته جمعی است - جنبش اجتماعی جریان آگاهانه ای است که برای ایجاد تغییری مطلوب یا جلوگیری از تغییری نامطلوب یا جلوگیری از شرایطی نامطلوب به راه می افتد. بدیهی است که در همه اشکال جنبش اجتماعی بنا به این تعریف، میزانی از نفی شرایط موجود و میزانی از اعتراض نهفته است.

چرا به این حرکت، جنبش سیاسی نمی گوییم و آن را جنبش اجتماعی می نامیم؟ مفاهیمی مثل جنبش اجتماعی، جنبش سیاسی، جنبش فکری، جنبش فرهنگی یا جنبش مذهبی همپوشانی دارند. اما یکی از دلایل این تقسیم بندی ها تسهیل مطالعه و بررسی است. چون آن میزان همپوشانی گاهی در زمینه هایی آنقدر زیاد می شود که این جداسازی ها جنبه قراردادی پیدا می کند و عناصر کلیدی که از ماهیت نوع جنبش سرچشم می گرفته مبنای تعریف قرار می گیرد.

اینچاست که جنبش سیاسی به تغییرات و تحولات ساختار سیاسی و قدرت ناظر می شود. جنبش اجتماعی هم ناظر می شود به

و تحولات اجتماعی بنیادینی که پیش آمد، یک فرایند تغییر فاز به تدریج شکل گرفت یعنی ما از جنبش تمام خلقی یا پوپولیستی وارد جنبش‌های اجتماعی شدیم. گرچه متأسفانه به دلیل این که این پدیده مورد تحلیل قرار نگرفت و واکنش‌های درستی هم در برابر آن ابراز نشد، نتوانست مسیر و جایگاه خودش را پیدا کند و صدمه سنگینی به جامعه ایران زد. من فقط بحث سیاسی را نمی‌گویم، بحث کل جنبش اجتماعی و جنبش اصلاحی را در نظر دارم. آنچه علایم تشخیص شناسانه نشان می‌دهد این است که این جنبش اصلاحی مجموعه‌ای از جنبش‌های اجتماعی - سیاسی را یکجا با هم آمیخته و این چیزی است که به آن توجه نشده است: در هر حال ما نمی‌توانیم براساس شرایطی که می‌بینیم حکم به شکست یا پیروزی یک جنبش بدھیم. شکست و پیروزی یک جنبش یک امر نسبی است و به متغیرهای متعدد و تحلیل آن متغیرها وابسته است. اما چیزی که هست شمامی بینید که جنبش آزادی خواهی، جنبش رهایی بخش ملی، مردم‌سالاری، جنبش عدالت خواهی، جنبش رهایی بخش ملی، پایان بخشنیدن به نفوذ خارجی، همه شعارهایی هستند که در زمان‌های بسیار دورتر مطرح شده‌اند. اما جالب این است که این نوع خواسته‌ها بیشتر به شکل جنبش سیاسی ظاهر ف در بستر جامعه جوان ایران و به موازات جنبش جوانان، جنبش‌های سبک زندگی، جنبش‌های زیست محیطی، جنبش‌های شهری درجهت دستیابی به مصرف جمعی، دستیابی به سرپناه، دستیابی به شغل، جنبش‌های بین‌المللی و مهاجرت جنبش‌های شهری وندی، مطرح می‌شوند. پس ما در جنبش اصلاحی ترکیب جنبش‌های اجتماعی، فرهنگی، سبک زندگی و جنبش سیاسی را با هم داریم. اتفاقاً جالب است که این جنبش آگاهانه خودش را درون نظام سیاسی تعریف می‌کند و ساختارشکننده نیست و خشونت پرهیز است و اینها نکات ارزنده‌ای است که ما بهای لازم را به آنها نداده‌ایم و ارزش آن را درک نکرده‌ایم گرچه دائماً از وجود آنها سخن می‌گوییم. ترکیب اینها با هم جنبش اصلاحی بحث شکست را مطرح کنیم، باید بر برخوردهای نادرستی که با این جنبش شد و متأسفانه جامعه قطبی شد، تأکید کنیم. دوقطبی شدن جامعه از هر دو سو غلط بود اما مهم تراز همه این نبود که همزمان برای پیوند جنبش اجتماعی و جنبش سیاسی برنامه‌ریزی نشد، آنچه مهم است این است که جنبش‌های اجتماعی، همین طور جنبش‌های سیاسی، جنبش‌های فکری، جنبش‌های مذهبی به تدریج باید نهادینه و سازمان یافته بشوند. اما این اتفاق نیفتاد. هیچ وقت جنبش اجتماعی پاشدت اولیه و در یک جریان سیاسی بدون بنیان‌های سازمانی، نهادی برای مدت

## جنبش اصلاحی مدت‌ها

### قبل از دوم خرداد شکل

### گرفت و من بارها در

### نوشته‌های خودم اشاره

### کرده‌ام که علایم

### تشخیص شناسانه آن در

### انتخابات پنجم مجلس

### شورای اسلامی به خوبی

### مالحظه می‌شد

در این جامعه با احساسات همراه است که مژبدی‌های متعددی که گروه‌های اجتماعی را از هم تفکیک می‌کند، نادیده می‌کنند و جامعه را به وحدتی بسیار پررنگ و احساساتی می‌کشاند. وحدتی هم که از این احساسات و نفی و رد غایظ و تندروانه شکل گرفته، هرگز پس از گذر از آن مرحله مقطعی خودش پایدار نمی‌ماند و تجزیه و فروپاشی آن شروع می‌شود. پس باید علاوه بر این شرایط، نقش عوامل و دلایل خارجی را هم در نظر بگیریم. قدرت های جهانی هرگز الگوهای جنبش‌های

اجتماعی بومی را برنمی تابند. مخصوصاً در جایی مثل ایران که از نظر ژئوپولیتیکی اهمیت ویژه‌ای دارد.

پیش از این که وارد این بحث بشویم، باز هم می خواهیم درباره ماهیت جنبش‌های اجتماعی بحث پیشتری کنیم. از دید رادیکال این طور مطرح می شود که تغییر بنیادین برای اصلاح وضعیت موجود مستلزم یک جنبش سیاسی است. برخی براین باورند که تأکید بر جنبش اجتماعی در مقابل جنبش سیاسی، نوعی تعدیل مواضع با برخورد محافظه کارانه در مقابل برخورد رادیکال است. در مقابل، برخی با اشاره به مینی پوشش تاریخی ایران که شما به آن اشاره کردید، بر فرازوفروز جنبش‌های سیاسی تأکید می کنند و ایجاد و تقویت جنبش‌های اجتماعی را به معنی حرکت جامعه به سوی تغییرات بنیادی تراز تغییرات سیاسی تلقی می کنند، نظر شما چیست؟

به نظرم همه این واژه‌ها جایگاه و تعریف درست خودش را در ایران ندارد. اصطلاحات رادیکال و محافظه کار، متأسفانه شبیه سازی‌هایی است که بومی نشده است. ما از دونگاه تاریخی رنج می بریم که یکی از این نگاه‌ها غلط است بیشتری دارد و آن بخشی است که از طریق چپ ارتدوکس در منابع و متون آمده و بر نگاه اراده گرایانه به تحولات سیاسی و اجتماعی مبتنی است. متأسفانه این نگاه اراده گرایانه در بطن جریان‌های تاریخی ایران - باز هم به دلیل روان‌شناسی اجتماعی ایران - وجود دارد. این همان رستم خواهی است، بدین معنا که فهرمان توائمندی باید بیاید و همه این مشکلات را در چشم به هم زدنی درست کند. این نوعی برداشت مکانیکی از آزادی عمل است ف گویی ما هر کاری را در جامعه بخواهیم می توانیم انجام بدهیم. در کنار این نگاه اراده گرایانه، رویکرد دیگری هست که بته به غلط نگاه اراده گرایانه در جنبش‌های اجتماعی نیست و آن در زمانی تقویت می شود که جامعه شرایط عادی و راکد سیاسی و اجتماعی دارد. زمانی که جامعه متلاطم است و حرکت می کند، نگاه اراده گرایانه

تقویت می شود و غلبه پیدا می کند. اما در شرایطی که جامعه در حالت نیمه متعادلی حرکت می کند، نگاه قدر گرایانه و جبر گرایانه حاکم می شود که گویی یک سری جبرهای تاریخی فراتر از کنش گران موجود هستند که سرنوشت واقایع اجتماعی و تاریخی را تعیین می کنند. در حالی که دیالکتیک اراده آزاد کنش گران و شناخت جبرهای موجود است که جمع بست عمل جمعی و کنش اجتماعی را با توجه به مقتضیات زمانی تعریف می کند. من مدت هاست تحت تأثیر بحث‌های که امروزه در دنیا مطرح است، علوم اجتماعی را به علوم اجتماعی «با ربط» و «بی‌ربط» تقسیم می کنم. از ویژگی‌های «علوم اجتماعی با ربط» نقد مطلع، افسانه و اسطوره‌زدایی و مطالعه خالی

از حیا و بغضن است، ولی وقتی به نتیجه رسید، با تعهد و طرح ضرورت‌های تغییر به دست آمده از تحقیق روبه رost. بر عکس «علوم اجتماعی بی‌ربط» بر علم به طور عام مستقل از ارزش تأکید می کند و پشت آن برای توجیه بی‌عملی و بی‌تعهدی نسبت به جامعه مخفی می شود. در صورتی که حتی به بیان مانکس و بر این مطالعه خالی از ارزش تازمانی است که شما در مرحله تحقیقات و شناسایی هستید. وقتی که به نتیجه گیری رسیدید، گرچه همه نتیجه‌ها نسبی و ناتمام اند، ولی تعهد و مسئولیت محقق با نتیجه گیری علمی و بی‌طرفانه آغاز می شود و محقق به کنش گر عرصه فعال زندگی و جامعه خودش تبدیل می شود. نکته‌ای که اینجا هست این است که متأسفانه مانتواستیم بینان‌های علوم اجتماعی، فرهنگی و علمی و روشنگرانه لازم را برای درک آن دیالکتیکی که بین کنش گری و مقتضیات و شرایط، محدودیت‌ها و الزامات تاریخی و ساختاری جامعه است به دست بیاوریم. از این روح حاضر نیستیم تحلیل واقعی از شرایط زمان، مکان و لحظات مفروض ارائه بدھیم.

آقای دکتر! نقش نیروهای اجتماعی اعم از نیروهای سیاسی و غیرسیاسی مثل جریانات و تشکل‌های صنفی در ایجاد و بروز جنبش‌های اجتماعی چیست؟ امروزه دو رویکرد متفاوت نسبت به جنبش‌های اجتماعی وجود دارد؛ یک رویکرد کاملاً اراده گرایانه است و مدعی است که حل مسائل ایران از طریق فلاش برای ایجاد جنبش و جنبش‌های اجتماعی امکان‌پذیر است، بنابراین نسخه‌ای که برای ایران می‌پیچد فلاش برای شکل گیری جنبش اجتماعی است. در مقابل این رویکرد دیدگاه دیگری همه‌چیز را موقول می کند به این که در آینده احتمالاً جنبش یا جنبش‌های اجتماعی رخ بدنه و آن موقع نیروهای نخبه اجتماعی یا روشنگران وارد صحنه اجتماعی بشوند. به نوعی همه‌چیز را موقول می کند به آن که در آینده اتفاقی خواهد افتاد. شما این رابطه را چگونه توضیح می دهید؟

این نکته‌ای که گفتید، در بطنش همان ضعفی که من گفتم نهفته است. یعنی این نوع نگاه دوقطبی که در بحث‌های اجتماعی بی معناست. یکی از مهم ترین تعاریف آزادی، شناخت جبرهای حاکم است. این طور نیست که ما از یک طرف بگوییم اراده گرایانه یک جنبش اجتماعی را شکل بدهیم و وقتی شکل گرفت، خود به خود مسائل حل خواهد شد. یا بگوییم جنبش اجتماعی شکل نمی گیرد، بلکه مایه‌ایم نهادها و سازمان‌های ایجاد کنیم که این نهادها و سازمان‌ها در قوام تاریخی خودشان به انواع جنبش‌های اجتماعی منجر بشوند. اساساً این نگاه مکانیکی با پدیده‌های اجتماعی و پدیده‌ای به نام جامعه همخوانی ندارد. جامعه ترکیب و دیالکتیک اینها را در

جنبش‌هایی که در جریان تحولات شکل می گیرند اما تقاضاهاشان عرضه و مطرح نمی شود، قدرت شان تشدید می شود؛ یعنی از نظر علمی با یک ضربه فزاینده رشد جنبش‌های اجتماعی روبه رو هستیم زیرا تقاضا مطرح نمی شود. این تقاضاها مثل بخاری است که در یک دیگر انباست می شود و با طرح آن بخشی از پتانسیل موجود آزاد می شود

هر زمان مطرح می‌کند. یعنی همان عنصری که نقش محقق، متغیر و روشنگر را باید تعریف کند. این که در هر زمان و مکان مفروض چه ترکیبی از این دو حالت، دو وجه یا دو قطب در جامعه در جریان است اهمیتی اساسی دارد. نکته خنده‌دار و مضمون اینجاست که اساساً در بسیاری از نحله‌های فکری، سازمان‌سازی متأخر بر جنبش اجتماعی است. ازسوی دیگر نحله‌های دیگری معتقد هستند که جنبش‌های اجتماعی سیال و بی شکل پس از شکل گیری، به سازمان تبدیل می‌شوند. متنها هر دوی این نگاه‌ها در ایران بد فهمیده شده است. درواقع داستان مرغ و تخم مرغ است که تکرار می‌شود و جنگی است بین کسانی که در تاریکی فیل را لمس می‌کردند. چه نوع سازمان‌هایی در هر مرحله تاریخی باید به وجود بیاید؟ چه نوع سازمان‌هایی از جنبش‌های اجتماعی پدید می‌آیند و از آن متأثر هستند؟ چه نوع نهادها و سازمان‌هایی در زمان عدم آمادگی جامعه برای جنبش‌های اجتماعی باید شکل بگیرند؟ وقتی ما کلمه نهاد و سازمان را به کار می‌بریم، در دوره‌های تاریخی مختلف ماهیت و نوع و شکل اینها متفاوت هستند. این عدم متفاوت گذاری و عدم درک طیف‌های مختلفی که در این بحث وجود دارد، منجر به برداشت مکانیکی این یا آن رویکرد جدای از هم و جدال بین این دو دیدگاه می‌شود. ریشه این مسئله همان ضعف‌های اساسی تاریخی است که البته روان‌شناسی اجتماعی مردم ایران هم به آن افزوده شده است. مجموعه اینها شرایطی می‌شود که مادر آن به سر می‌بریم. من فکر نمی‌کنم که جامعه آماده یک جنبش اجتماعی فوری عظیم است. از آن طرف به هیچ وجه اعتقاد ندارم که جامعه منفعل شده و زمام امور اجتماعی را رها کرده است. من فکر می‌کنم در شرایط

کنونی ما، جامعه در شرایطی است که در مطالعات جنبش‌های اجتماعی به آن تردید (Ambivalence) می‌گویند. یعنی دوران تردید و گمانه‌زنی، ت محیین که شرایطی دو جالتی پدید می‌آورد. چون شما نشانه‌هایی را می‌بینید که گواهی می‌دهند که جامعه زنده است و منفعل نشده است. از آن طرف علایمی را می‌بینید که جامعه خسته است و ازسوی دیگر نکته اساسی این است که چارچوب‌های غالب مانع و مقابله جنبش‌های اجتماعی است. جامعه از مطالبات و نوع نگاه گروه‌های هدایت کننده درون سیستمی جنبش‌ها فراتر رفته و دیگر به آنها واکنش نشان نمی‌دهد و چون واکنش نشان نمی‌دهد، واژگویی و افعال از آن تلقی می‌شود. از آن طرف جرقه‌های اینجا و آنجا زده می‌شود که مبنی بر زنده بودن جنبش اجتماعی است. به نظر من هیچ کدام از اینها کل ماجرا نیست، بلکه جامعه در یک حالت

اگر ما این تعریف خاص برای جنبش را که آن را محدود به شرایط ساختاری ویژه‌ای می‌کنند کنار بگذاریم، به بحث در دنیاکی در جامعه ایران می‌رسیم که به قرن‌ها پیش بازمی‌گردد. آن این که مردم فدایکارانه وارد میدان می‌شوند، جانفشاری می‌کنند، اما متأسفانه در بزرگ‌راه پیروزی، التوهای سنتی باز تولید می‌شود

انتظار به سرمی برداشت، این انتظار تا زمانی که چارچوب‌های فکری و محرك‌های اجتماعی مناسب برایش تعریف نشده ادامه پیدا می‌کند. خطرش این است که وقتی این به درازا بکشد، به انفعال و شورش‌های سفید یعنی بالا رفتن جرم و جنایت و اعتیاد و... من انجامد. بدین معنا که جامعه آنومیک می‌شود، گرچه آنومی هم وجه سازنده و هم وجه ویران کننده دارد. آنومی در شرایطی می‌تواند به تغییرات اجتماعی مثبت منجر شود ولی جامعه نمی‌تواند این انتظارش طولانی باشد و خطر این است که از این انتظار به سمت انفعال برود. علاوه‌آن انفعال را هم که نرخ جرم و اشکال جدید جرم هست، در جامعه می‌بینید. اما هنوز این گرایش، یک گرایش غالب و قطعی نیست، بلکه جامعه در حالت انتظار است و متأسفانه اینجا است که اگر سیاست سازان و برنامه‌ریزان غفلت بکنند، ممکن است شرایطی ایجاد شود که جامعه زیان‌های جدی ببیند و می‌تواند آثار تخریبی روی جامعه جوان و نسل جوان داشته باشد.

چه چیزی تعیین کننده این است که این حالت تعیق به یک جنبش سیاسی بینجامد یا یک جنبش اجتماعی؟ یعنی چه عاملی باعث می‌شود که پاناسیل بالقوه در درون جامعه ایران، به سمت یک جنبش سیاسی یا یک جنبش اجتماعی سوق یابد؟ در اینجا باید به دو پیش‌فرض توجه کیم؛ یکی درک و شعور نیروهای صاحب قدرت در جامعه و دوم شکل گیری پرسش آغازین. نظریه آغازین هدایت کننده مناسب و محرك مناسب است. درست است که جامعه در یک اجماع سازمانی دور هم جمع نمی‌شوند تا تصمیم بگیرند اما در عین حال جامعه برای خودش دائم در حال مطالعه هزینه و فایده است. از یک سو نیروهایی که قدرت را در دست دارند، اگر متوجه نباشند که جنبش‌های اجتماعی می‌توانند در مواقعي برای آینده و سرنوشت یک جامعه و فرزندان خود آنها مفید باشند و لذا میزانی از اعتراف را نپذیرند و بر نظریه همه چیز پاپشاری کنند، در تحلیل هزینه و سود، جامعه متوجه می‌شود هزینه‌اش به طرز بسیار فزاینده‌ای بالاست. اگر این هزینه بالا برود و از آن طرف خواسته‌های جامعه پاسخ داده بشود، جامعه گرچه در عمل از مرحله تاریخی خودش عقب می‌ماند و دچار پس افتادگی می‌شود، اما این شرایط را می‌پذیرد. به دلیل این که سود به دست آمده با پاسخ دادن به تقاضاهای مادی، اشتغال، ازدواج و... تأمین می‌شود و جامعه با یک پس افتادگی از نظر تحول تاریخی به یک تعادلی می‌رسد. نکته اینجاست که راه افتادن این جنبش زمانی است که پرسش آغازین مناسبی داشته باشد. متأسفانه ما جریان جنبش اصلاحی و جنبش بعد از جنگ را تحلیل نکرده‌ایم، اگر توجه کنید می‌بینید که جنبش اصلاحی، جنبش

ساختارشکن نبود. جنبش اصلاحی پیشگامی را به کسانی محول کرد که در وابستگی و تعهدشان نسبت به نظام سیاسی تردیدی نبود. کسانی بودند که زخم جنگ را بر پیکر داشتند و به سادگی نمی‌شد هیچ مارک و انگلی به آنان زد. نیروها و فرزندان وابسته به حکومت بودند که به دلایل تاریخی و بالارفتن سطح سواد و دانششان و به دلیل رویارویی با جریان زندگی متحول شدند. پس، از یک سو ساختارشکن نبودند، از یک سو به اصطلاحی که متأسفانه این روزها به نادرستی به کار می‌رود «خودی» هستند. از سوی دیگر تقاضاهای جنبش‌های مختلف مثل جنبش سپک زندگی و... تقاضاهای بسیار رادیکالی نبود که از توان سیستم خارج باشد. مجموعه اینها که جمع شد گفتمان ویژه‌ای را هم با خودش آورد که نظریه‌ای را هم مطرح کرد. پرسش آغازین تاریخی خودش را هم معرفی کرد. محرك هایش را هم از طریق صندوق رأی تعریف کرد. تجربه قبلی اش هم بحث انتخابات مجلس پنجم بود؛ به گونه‌ای که جامعه فراگرفت باید این جریان صندوق رأی را به حد بسیار وسیعی به نمایش بگذارد تا هیچ شبهه‌ای در آن راه نباشد. اینها در کنار هم، جنبش اصلاحی را شکل داد. متنهای همان مکانیزم‌ها، همان محرك ها و همان نظریه هدایت کننده یا پیشروی جامعه چارچوب مفهومی دیگری برای جنبش آینده و ادامه آن را الزامی می‌سازد یعنی در برخورد با موضع و کارشناسی‌های آگاهانه و برقایه روان‌شناسی جمعی چارچوب مفهومی و نگاه و نظریه‌ای جدید و نوشونده‌الزامی می‌گردد این قانونمندی جامعه است. چنانچه این نوشدن زخ ندهد جامعه به نظریه هدایت کننده قبلی واکنش نشان نمی‌دهد که به اشتباه انفعال تعبیر می‌شود. پس از درک شرایط هزینه و سود برای جامعه، صاحبان قدرت باید جنبش اجتماعی را به خطر مرگ و زندگی تبدیل کنند. زیرا وقتی جامعه در مقابل انتخاب مرگ و زندگی قرار گیرد، اکثریت جامعه خاموش می‌شود، درنتیجه به تدریج مشروعیت و سرمایه اجتماعی رو به کاهش می‌رود و جامعه به شرایطی وارد می‌شود که کاهی تصور می‌شود به کلی کر شده و به راه خودش می‌رود. اینجاست که ما به خطافکر می‌کنیم که با حداقل هایی می‌شود این جامعه را اداره کرد، ولی این آتش زیر خاکستری است که با قدرت تخریبی چند برابر شعله ور می‌شود. در آن شرایط وقتی نه سازمانی هست، نه نظریه هدایت کننده‌ای و نه قالب‌های مفهومی تعریف شده‌ای و نه شرایط آماده‌ای، جامعه قطبی می‌شود و این به زیان جامعه خواهد بود.

این بروسه‌ای که شما توضیع دادید می‌شود گفت فرایند تبدیل جنبش اجتماعی به جنبش سیاسی است؟ بله. این همراهی جنبش‌ها خیلی به نفع

اعلان جامعه انسانی و مطالعات فرنگی

یکی از مهم ترین تعاریف آزادی، شناخت جبرهای حاکم است. این طور لیست که هماز یک طرف بگوییم اراده گرایانه یک جنبش اجتماعی را شکل بدھیم و وقتی شکل گرفت، خود به خود مسائل حل خواهد شد

جامعه است، ولی وقتی راه گسترش و ادامه حیات آنها سد می‌شود، ممکن است جامعه به این نتیجه برسد که جنبش‌های اجتماعی تنها از طریق یک جنبش سیاسی می‌توانند به موقوفیت دست یابند. ممکن هم است که جامعه در این تحلیل‌ها اشتباه کند و درست درک نکند. متنهای خاطر سدشدن شرایط به این جمع بندی برسد و گاهی هم ممکن است جنبش‌های تحریبی را خارج از قواعد سیاسی راه حل خودش بداند که آن وقت از مرحله جنبش خارج می‌شود و به اشکال مختلفی که ساختارشکن هم است برمی‌گردد.

در موقعی این استنباط وجود دارد که می‌شود جنبش اجتماعی و همین طور جنبش سیاسی را با برخی اصلاحات اجتماعی که خیلی در سمت و سوی دموکراتیزه کردن روابط نیست، یعنی مستقل از ساخت سیاسی است، تعدیل و کنترل کرد. تصور این است که با این کار می‌شود تایپ و حاصل یک جنبش اجتماعی و در پی آن یک جنبش سیاسی را کنترل کرد.

شما لکر می‌کنید این استنباط درست است؟

این نکته باز هم باشروعش درست است. به هر حال جامعه عرصه پدیده بستان است. هر نوع تسهیلاتی، می‌تواند گروه‌های را از عرصه جریان جنبش اجتماعی خارج کند. شما می‌دانید که همه جوامع علیرغم تنوع سعی می‌کنند با اعمال زور و سرکوب خودشان را پایدار کنند. حالا سرکوب و زور آشکار یا نهفته و روشهای تغییر شکل داده و نوین. جوامع دموکراتیک بیشتر از جذب استفاده می‌کنند ولی به شدت وضع در همه جوامع و دز همه دوره‌ها ترکیبی از این را می‌بینیم و در جوامع غربی سرکوب و زور شکل‌های اقتصادی و پنهانی به خودش می‌گیرد. همیشه در چنین جریان بده بستانی یک پیش‌فرض مهم وجود دارد و آن این است که نظام و سیستم موجود قدرت سرمایه اجتماعی می‌خواهد و چقدر این بده بستان‌ها با تقاضاهای هماهنگ است. اگر تقاضاهای پاسخ داده نشود و به شدت و به حداقل غلطت و حداقل تقاضا بررسد، تسهیلات ساده و ابتدایی پاسخی را در جامعه دریافت نمی‌کند و گاهی ضدخودش به عنوان تشیدکننده تقاضا عمل می‌کند. اما اگر سرمایه اجتماعی باشد، میزان مشروعیت، سیستم و درجاتی از این مشروعیت می‌تواند این بده بستان‌ها را تقویت کند. اینها چیزی نیست که به صورت فرمول ریاضی بیان شود و نیازمند مطالعه دائمی است. باید از خودمان پرسیم که جوامع پیشرفت‌های چرا این قدر برای تحقیقات واقعی علمی هزینه می‌کنند؟ در جوامعی که هر دینار آنها ده‌ها بار حساب و کتاب می‌شود. جوامعی که بیشترین صرفه جویی را می‌کنند. برای نمونه، تا چند وقت پیش در دولت امریکا بودجه‌هایی به دانشجویان پژوهشگر می‌دادند. سپس مطرح شد که این شیوه معمولاً نتیجه

آنچنانی ندارد و هزینه بازگشت مناسی ندارد، بهتر است که این را یا کاهش دهیم یا حذف کنیم و به جای آن این هزینه را برای چند تحقیق بنیادین حساب شده صرف کنیم. جالب این است که این بحث هم از طرف رسانه‌های عمومی و هم از طرف نمایندگان و سیاست‌سازان و تصمیم‌گیرندگان رد شد. گفتند این پول برای دست گرمی است. در واقع پول هدر نمی‌رود، این پول محقق را آماده می‌کند، محقق تولید می‌کند. موافقت نکردن که این صرفه جویی بشود، در صورتی که کسانی که نظر داشتند این عرض شود و صرفه جویی بشود، مطالعات گسترده‌ای که کرد بودند که نشان بدند این هدر رفتن پول است. ولی آنها گفتند فلسفه این هزینه کردن، تعریف است برای تولید محقق در جامعه. متأسفانه در ایران از سویی شارلاتان بازی و از سوی دیگر روابط، عرصه تحقیقات علمی را الود کرده است. تصمیم‌گیرندگان دستگاه‌های دولتی هم اصلاً به تحقیق بها نمی‌دهند. بارها دیده شده که بودجه اش را می‌گیرند و تحقیق راه می‌افتد، قبل از این که نتایج آن مشخص بشود، تصمیم می‌گیرند و گاهی تحمیل می‌کنند که محقق باید این تصمیمات و این نتایج را بگیرد. در چنین شرایطی طبیعی است از شناخت دائمی شرایطی که جامعه در آن وجود دارد دور می‌شویم. کار تحقیقاتی، میزان الحراره شناخت پدیده‌های مختلف اجتماعی است. اگر این میزان الحراره درست نباشد یا صوری و قلابی باشد یا ماعمد داشته باشیم آن چیزی را که نشان می‌دهد نخوانیم، طبعاً بیماری جامعه را به موقع تشخیص نمی‌دهیم، آنگاه جامعه هزینه‌های سنگین تری را خواهد پرداخت.

چه چیزی تعیین کننده این است که یک جنبش اجتماعی آن مسیر حلزونی خودش را طی کند و بعد از یک دور زدن و فراز و پرودش دور بعدی که آن جامعه دوباره وارد یک جنبش اجتماعی می‌شود، آن جنبش ارتقاء، یا آنچه باشد؟ اساساً جنبش اجتماعی بعد از فرود به نوعی احساس ناکامی و انفعال دو جامعه می‌انجامد، چه چیزی کام بعدی را مشخص می‌کند؟

اینجا باز هم باید به چند نکته مختلف اشاره کنیم. یکی بحث ساختار فرست های سیاسی است. ایرادی که در جامعه ما هست و باید با آن برخورد کنیم این است که جنبش‌های اجتماعی ما دچار انقطاع هستند. گویی پدیده‌های مجزا، مقطعی و موردی هستند، نه یک جریان پیوسته‌ای که با جریان تاریخی جامعه حرکت می‌کند. وقتی شما جنبش‌ها را در مقاطع تاریخی مختلف کنار هم می‌گذارید، درس آموزی شان از هم‌دیگر به شدت کاهش می‌یابد و همه چیز از ابتدا شروع می‌شود. مدیریت و تصمیم‌گیری ما هم همین طور است. همه مدیرانی که سر کار می‌آیند،

من فکر نمی‌کنم که جامعه آماده یک جنبش اجتماعی فوری عظیم است. از آن طرف به هیچ وجه اعتقاد ندارم که جامعه منفصل شده و زمام امور اجتماعی دارها کرده است. من فکر می‌کنم در شرایط کنونی ما، جامعه در شرایطی است که در مطالعات جنبش‌های اجتماعی به آن تردید (Ambivalence) می‌گویند

همه چیز را از تو شروع می‌کنند و بر هر آنچه دیگران کرده‌اند خط بطلان می‌کشند. در جنبش اجتماعی هم همین طور است، یعنی اباحت تجربه صورت نمی‌گیرد. جنبش اجتماعی باید از جریانات پیش از خودش درس آموزی کند. یعنی کنش گران سیاسی و محققان غیرسیاسی در کنار هم و دستگاه‌های مطالعاتی و تحقیقاتی دائماً این بازخوردها را به یکدیگر دهنده تا جنبش اجتماعی ای که سرکوب شده در مقطعی که دو مرتبه زنده می‌شود، در مرحله بالاتر، پالایش یافته‌تر و ارتقا یافته‌تری شکل بگیرد و از اشتباهات، خطاهای و شرایط قبلی خودش درس بگیرد. در کنار این موضوع همان طور که اشاره کردم این بستگی به فرصت‌های سیاسی دارد. متأسفانه در جوامعی که با جنبش‌های اجتماعی حتی غیرساختارشکن به شدت برخورد می‌شود و اجازه شکل گرفتن یک جریان اجتماعی را نمی‌دهند، جنبش‌های اجتماعی، به اصطلاح جوانمرگ می‌شوند و نمی‌توانند به دوران بلوغ و پختگی خودشان برسند. وقتی گذشته ایران را بررسی می‌کنیم، کنش گران سیاسی هم کمتر به سنتین بالا می‌رسند. این باعث می‌شود که در هر مرحله هزینه‌ای که پرداخت می‌شود آنچنان بالا باشد که یک دوران انفعالی را شکل بدهد و در این دوران انفعال، کنش گران اصلی از میان می‌روند، تحلیل می‌روند یا در جامعه هضم می‌شوند یا چرخه زندگی شان را طی می‌کنند و از دنیا می‌روند و از آن طرف هم باز به دلیل محدودیت ساختار فرست های سیاسی این جریانات ثبت نمی‌شود و عدم تائیسه به سینه باقی می‌ماند و سیاستی با خودشان تجارب آن را به گور می‌برند. اگر دقت کنید، می‌بینید که این بحث بارها در تاریخ ایران تکرار شده که با مرگ یک شخصیت سیاسی یا مبارزاتی همیشه دنیایی از تجربه با این شخص به گور رفته است، چون سنت ثبت کردن و نقد کردن، وجود ندارد. نبودن سنت ثبت و نقد، بر می‌گردد به ویژگی ساختاری فرست های سیاسی. نهاد قدرت رسمی چقدر اعتراض را می‌پذیرد و چقدر اعتراض را برای بقای خودش مفید می‌بیند و چه روزنه‌هایی را برای جامعه بازمی‌کند؟ مجموعه اینها از آن طرف به اضافه موانع و مشکلاتی که از نظر تحقیقاتی و نقد و خود دارد به اضافه ویژگی‌های روان‌شناسی جامعه ایران که همیشه باید تکرار کنیم و یک روز با خودمان کنار باییم تا این بیماری‌ها به نسل بعدی نرسد، مجموعه اینها این ابتی و مقطعی بودن را تشدید می‌کند.

اگر فراز جنبش اصلاحی را خردداد ۷۶ پذیریم، به نظر من رسید که در دور دوم انتخابات شوراهای این جنبش به فروش رسید. به نظر شما اگر چنین استنباطی درست باشد، بنابراین باید انتظار داشت که چرخه بعدی جنبش اجتماعی در مدار بالاتر و

## کیفی تری قرار گیرد؟

فکر کنیم، ما در شرایط جهانی و داخلی بسیار خطیری قرار گرفته ایم و هرگونه تندروی یا کندروری می‌تواند هزینه‌های بسیار سنگینی برای کشور ما داشته باشد. در شرایطی قرار گرفته ایم که در محیط پر امون مان و در جهان، دوستان کمی داریم و در حال تکرار اشتباهات اساسی تاریخی هستیم. این است که احتیاج داریم به تدریج با هم زندگی کردن را فرا بگیریم و از جامعه احساساتی به جامعه عقلانی حرکت کنیم. نیازمند تفاهم، همبستگی و همزیستی هستیم. اما همبستگی، همزیستی، تفاهم و وحدت جریانی است که بر پایه بده بستان‌های واقعی شکل می‌گیرد نه براساس تحمل خواسته‌های یک طرف.

برخی با اشاره به تحولاتی که مخصوصاً در جمهوری‌های شوروی سابق اتفاق افتاده و انقلاب‌های نارنجی و مخلین در آنجا چنین استباط می‌کنند که جنبش اجتماعی آینده ایران هم از چنین الگویی پیروی می‌کند. نظر شما چیست؟

اینجانمی شود از یک نکته غفلت کرد و آن این است که شرایط یک قطبی شده جهانی برخی علایمی را بروز می‌دهد و فرسته‌هایی را بیجاد می‌کند که حرکت‌ها و شرایط اجتماعی را به یک دستی سوق می‌دهد. ولی من شرایط اجتماعی جامعه ایران را به چند دلیل اساسی در این مقطع یا حداقل در کوتاه‌مدت از جنس آنها نمی‌دانم. مگر این که محرك‌های بیرونی در شکل دهنده این جریان دخالت داشته باشند. به نظر من شرایط ایران با اوکراین قابل مقایسه نیست. شرایط ایران با قرقیزستان هم قابل مقایسه نیست. ضمن این که باز هم تأکید می‌کنم به دلیل شرایط یک قطبی شدن جوامع، ما به سمت الگوهای همگون جهانی می‌رویم و این هم یکی از نکاتی است که همه ما باید روی آن کار کنیم. ولی این سوال را هم باید مطرح کنیم که آیا در یک نگاه بلندمدت اتفاقات اوکراین به نفع کشور

اوکراین تمام می‌شود یا منافعش به کسانی

دیگری تعلق می‌گیرد که در مهندسی این جریان نقش اساسی ای داشتند؟ ضمن این که بهتر است دچار نظریه تئوری توطنه نشویم. همیشه جای یک درصدی از احتمال را هم باید باز گذاشت. اما شرایط جامعه ایران، ویژگی ژئوپولیتیک سرزمین ایران که من در چارچوب بحث نظریه سیاست و راهبرد سیاست سرزمینی یا نظریه ژئوستراتیک و ژئوپولیتیک ایران اشاره کردم که هم تحلیل تاریخی و هم تحلیل امروزین جامعه ماست، ما را در یک شرایط و موقعیت حساسی و مکان حساسی قرار می‌دهد که طمع قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی نسبت به مابسیار بالاست و از طرفی با ظرفت‌های بیشتری با ما برخورد می‌کنند.

بنابراین، آیا فرایند جهانی شدن روی شکل گیری جنبش‌های اجتماعی در ایران تأثیرگذار است؟

نه، ما چنین بحث ریاضی گونه‌ای نداریم. متأسفانه هیچ کس به فکر مطالعه مسائل اجتماعی نیست، حتی آنهاست هم که سرنوشت‌شان به این مسائل بسته است. در انتخابات دوره هشتم ریاست جمهوری در طی پژوهشی از مراکز رأی گیری، مطرح کردم که مردد‌های میدان آمدند. عنوان مقاله‌ای که چاپ شد این بود که «مردد‌های میدان آمدند» وقتی شما به محل‌های رأی گیری می‌رفتید تا ساعت سه بعد از ظهر مشارکت به شدت کم بود. جامعه دچار تردیدها، خستگی‌ها و ناراحتی‌های خودش بود.

جامعه از جریان اصلاحات گله‌مند بود. اما این عقب‌نشینی کم کم این احساس را در جامعه ایجاد کرد که نکند ما داریم اشتباه می‌کنیم. نکند ما داریم یک جریان اجتماعی را که خودمان ایجاد کرده ایم نابود می‌کیم و یک دفعه بر این تهدیدها غلبه شد و تا ساعات دیر وقت صفاتی های طولانی شکل گرفت و در زمانی که بسته شد حتی برخی از مردم نتوانستند رأی بدند و در نهایت باز هم ۲۲ میلیون نفر به آقای خاتمی رأی دادند. جریانی که مردد‌ها به میدان آمدند بدیهی بود که در انتخابات شورا مردم شرکت نمی‌کنند. اگرچه اینجا مردم واقعاً اشتباه کردنند. از ویژگی‌های روان‌شناسی جمعی جامعه ماست که با حدت و شدت می‌آییم و همیشه این تب تند مازود عرق می‌کند. من فکر می‌کنم فرود از آن مقطع شروع شد. حرکت جنبش اجتماعی بعدی به دلیل این که من معتقد به افعال نیستم، مستلزم محرك مناسب است. هرگاه بستر این محرك مناسب آماده بشود، جنبش اجتماعی با قدرت بسیار بیشتری در ایران پامی گیرد، اما این محرك مناسب را چه گروهی، چه کسانی، در چه زمانی و با چه ویژگی‌هایی باید به جنبش تعديل شده وارد کنند، تعیین کننده است؛ از این رو می‌تواند امکان این حرکت، هر لحظه باشد تا

آینده بسیار دور. وقتی شما اعتقاد دارید که جامعه وارد تردید شده، این نشان می‌دهد که جامعه پتانسیل بالقوه‌ای که داشته و تجربه اش را فراموش نکرده، اما دیگر با محرك‌ها و شعارهایی که داده می‌شود و با تقاضاهایی که

مطرح می‌شود به حرکت نمی‌آید. جامعه از اینها رد شده و فراتر رفته است. اگر شما

حرکات جنبش دانشجویی را نگاه کنید همین وضعیت در آنجا نیز حاکم است. در آنجا من از فرستاده می‌کنم و هشدار می‌دهم که

جنوب دانشجویی در مرحله بسیار خطیری قرار گرفته است. متأسفانه کسانی که دانشگاه‌های راه‌هادیت می‌کنند، درک درستی از

شرایطی که دانشگاه و جنبش دانشجویی در آن قرار گرفته ندارند. ما باید از هر چه روی کودکانه‌ای بپرهیزیم. البته بپرهیز از چه روی کودکانه به معنای فرستاده طلبی نیست. شرایط

حاضر بنا کردم، جواب این سوال شمارا دادم. جامعه در حالت صبر و انتظار قرار دارد. بی توجهی به شرایط حاکم هزینه سنگینی را بر جامعه ما تحمیل می کند. باید قدر جنبش های اجتماعی را دانست و از سد کردن آن پرهیز نمود. در حالت دوگانگی است، پس افعالی در کار نیست. در چنین حالتی به دلیل نارضایتی و فشارهای ساختاری که به جامعه می آید و جامعه قادر به حل مشکلات روزمره مردم نمی شود، واکنش های تخریبی فردی و واکنش های تخریبی جمعی شکل می گیرد. ملاحظه کنید در مدت عید نوروز ۱۴۲۱ نفر - اگر درست بگوییم - در تهران اقدام به خودکشی کردند. اینها به ما نشان می دهد که جامعه یک پدیده یکدستی نیست. درست است که جامعه یک جریان غالب دارد، ولی من متقدم جریان غالب در جامعه ما در حال حاضر چار دوگانگی، تردید یا (Ambivalence) است که در آن پتانسیل جنبش اجتماعی براساس تجربه گذشته اش وجود دارد، اما جریان غالباً شورش سفید، اعتیاد، دعواهای وحشتاک خیابانی و تغییر الگوی قتل است و مسئله بسیار مشهود تخریب روابط اجتماعی و بین فردی است. تخریب رابطه راننده و مسافر، فروپاشی روابط مالک و مستأجر، خربیدار و فروشنده، کارفرما و کارگر است. اینها علایم نارضایتی رو به رشد است، نشانه عدم پاسخگویی به نیازها و مطالبات مردم است. ولی در عین حال آن جریان غالب، دوگانگی و حالتی از صبر و انتظار است با پتانسیل بسیار بالای جنبش اجتماعی که در انتظار چارچوب مفهومی، چارچوب نظریه آغازین و در انتظار محرك به موقع است. مقدمه اینها نیز نقد گذشته است که جز توجیه، تاکنون انجام نشده است. همان گونه که در بالا نیز اشاره شد جنبش عدالت خواهی و تبعیض زدایی نیز به حد ضروری مورد تأکید قرار نگرفته است، گرچه آمادگی فعل شدن بالایی را دارد. خدا کنند که محرك های مجازی چارچوب های مفهومی مهندسی شده، جایگزین مسئله اصلی شوند. کسانی که واقعه مصیبت بار بم را از نزدیک مشاهده کرند، می توانند گواهی دهنده که جامعه منفعل نیست. کمک مردمی به بم بسیار مشکل بود با کمک رسانی در مصائب جمعی قبلی تفاوتی اساسی داشت که نشان از وجود جنبش های اجتماعی قدرتمند است. مسابقات فوتیال و حرکات بعد از پیروزی با همه کاستی ها و به براهمه رفتنهای گویای زنده بودن جنبش های اجتماعی از جمله جنبش جوانان و سبک زندگی است. گرچه به دلیل برخوردهای نامناسب به براهمه می رود و طرح مطالبات کم ارزشی (در مقام مقایسه با مطالبات واقعی جنبش سبک زندگی) عمومی می شود. اینها علامت تشخیص شناسانه مهمی است

صادر صند. جهانی سازی یا جهانی شدن پیامدهای بسیار مهمی دارد، حتی اگر شما روی آرایش فضایی که تحت تأثیر جهانی شدن هست فکر کنید می بینید چه اتفاقی می افتد. چه بخواهیم و چه نخواهیم، عناصر جهانی شدن یا جهانی سازی بر شرایط اجتماعی متأثیر می گذارند. وجود ارتباطات، وجود تلفن همراه یا شبکه های ماهواره ای یا دسترسی به کانال های تلویزیونی یا اینترنت که هر روز دارد با سرعت زیاد متداول می شود، اینها شرایطی را برای ما فراهم می کنند که می تواند به جنبش های اجتماعی مصنوعی بینجامد. این چیزی است که جامعه ایران باید نسبت به آن هوشیار باشد. مخصوصاً به دلیل اهمیت و استراتژیک بودن جامعه ایران این خطر بسیار جدی است. اینجاست که باز هم ساختار فرصت های سیاسی متصل می تواند برای کشور بسیار خطرناک باشد. بهانه ادادن به جریان شکل گیری سازمان های غیردولتی راستین می تواند برای جامعه ایران هزینه سنگینی داشته باشد. تصدی گری دولت می تواند هزینه های سنگینی داشته باشد. از آن طرف خصوصی سازی به معنای غارت منابع ملی هم می تواند هزینه سنگینی داشته باشد. جهانی سازی نشان می دهد که مانیازمند را که شرایط و مقتضیات و تفاهم براساس بدنه استان هستیم، نه هیچ یا همه چیز. چنین چیزی در جامعه کنونی امکان پذیر نیست. من باید به نکته ای اشاره کنم که جهانی سازی و جهانی شدن به دلیل شرایط استراتژیک ما و بیزگی های جامعه ما امکانات بسیار عظیمی را در اختیار ما قرار می دهد. بهره برداری از این امکانات عظیم نیازمند تجدیدنظر در بسیاری نگرش های ما در عرصه های مختلف از جمله عرصه های سیاسی است. در عرصه سیاسی برداشت های جزئی مطلق وجود ندارد. سیاستمداران بزرگ تصمیمات سرنوشت ساز را در لحظات تاریخی می گیرند. گاهی ممکن است خودشان را برای این تصمیمی که می گیرند فدا کنند. ما شرایط بسیار خطری داریم. شرایط و موقعیت ما به گونه ای است که می توانیم بهره برداری سنگینی از آن بکنیم، اما این بهره برداری نیازمند بازنگری در روش ها و نگرش هاست. باید به سمت الگوهای پایدار یا در که مقتضیات جهانی و تصمیم های سرنوشت ساز برویم.

من برمی گردم به سوال اولی که بحث را شروع کردم. مجموعه مطالعات و ارزیابی ها نشان دهنده نوعی نارضایتی عمومی در جامعه است. درواقع ناکارآمدی دستگاه های موجود هم این را به شکل های مختلفی تشید می کند. از مسئله ساده میوه شب عید گرفته تا تک تک مسائل جاری و روزمره. آیا این نارضایتی که در کوچه و خیابان و به صورت علیه هم توسط افراد ابراز می شود، می تواند حاکی از وجود یا شکل گیری یک جنبش اجتماعی باشد؟ براساس پیش فرض هایی که قبلاً در بحث

آیا دریک تکاه بلندمدت اتفاقات اوکراین به نفع کشور اوکراین تمام می شود یا مانع شدن به کسان دیگری تعلق می گیرد که در مهندسی این جریان نقشی اساسی داشتند؟ ضمن این که بهتر است چار نظریه تئوری توطئه نشویم